



# آتیه‌نو

A T I V E H N O

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه  
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)  
مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری:

ابراهیم رستمیان مقدم  
سر دبیر: رضا جمیلی

معاون سر دبیر: میترا فردوسی  
مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی

صفحه‌ارایی: کاوه رحیمی  
ویرایش عکس: شبنم رضوانی

ویرایش متن: مریم مهداد  
تحریریه: مسعودشاه‌حسینی، عاطفه شمس،

مجتبی کاوه، عماد عزتی، مسعود مشایخی،  
فاطمه علی اصغر، مریم طالبی، صدرا

محقق، امین جلالوند، العیراحسینی، نسرين  
ظهیری، حمیدرضا عبدالوند، عبدالله‌مقدمی،

مهدی‌شادمانی،  
مرتضی گلیور، مهرآذین بشری‌راد و...

با تشکر از: بیژن رضمانی، ابراهیم باقری،  
صولت فروتن

نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم  
شماره ۲۲، طبقه پنجم

تلفن تحریریه: ۰۶-۸۵۸۱۷۰۸۵  
www.Atiyehnoweekly.ir

چاپ: هنر سرزمین سبز  
آگهی و اشتراک: ۰۹۱-۸۵۸۱۷۰۸۵

ناظر چاپ: علی توتونی

• **زیر پوست شهر - ۱۸۱** •  
• **نسرین ظهیری** •

## تعارف کارگری

سایه‌عبد‌العلی افتاده‌روی دیوار پارکینگ. بلند و باریک و تکیده. سایه‌روشن پارکینگ سایه‌اش را وهم‌آور می‌کند. سایه‌هولناک مردی معصوم. دارد سطل بزرگ زباله را هل می‌دهد. زباله‌های خشک را جدا کرده و انداخته در چرخ‌دستی‌اش. توی تاریخ‌روشن پارکینگ نگاه عبد‌العلی پیدا نیست. چشم‌هایش گم‌اند، اما خستگی دست‌هایش معلوم است. کیسه‌زباله را می‌گذارم توی سطل. عبد‌العلی همین جور که سطل بزرگ را می‌کشد، می‌گوید: «خیلی امروز سنگین شده لایص، زورم نمی‌رسه. کاش اونایی که سطل بزرگ درست می‌کنند به کمر ما هم فکر می‌کردند. هر سطلی رو که نمی‌شه کشید.» بعد دست از کشیدن می‌کشد و تکیه می‌دهد به سطل غول‌پیکر تا خستگیش در برود. عبد‌العلی حالا ایستاده در روشنایی پارکینگ. دندان‌هایش یکی‌آره یکی نه بودند.

عبد‌العلی‌رانگاه می‌کنم. سال‌هاست که زباله‌های مجتمع را می‌برد. جوان است یا نه. نمی‌توانم بفهمم. نگاهش جوانی می‌کند، اما صورتش نشانه‌های پیری دارد. پیشانی‌اش چند چروک عمیق دارد و چشم‌های درخشش به گودی رفته. می‌گوید امشب که کار دارم و زودتر باید برم، سطل خیلی سنگین شده و جلومیره. گفتم خسته‌نباشی حالا چکار داری اینقدر عجله می‌کنی؟

می‌گوید: «شهرداری دعوتمون کرده، باید زود برم خونه، دوش بگیرم، آخه روز کارگره، برامون جشن گرفتن.»

یادم افتاد که روز کارگر است. فکر کردم چرا من یادم می‌ماند که روز معلم به خانم فکوری تبریک بگویم. روز پرستار به منیزه خانم شادباش می‌گویم. یادم به روز مهندس‌ها، دکترها و حسابدارها و معمارها هم است. اما یاد عبد‌العلی نیستم. مگر روز عبد‌العلی روز نیست یا روزاش با بقیه فرق دارد. عبد‌العلی کارگر نجیب و درستکار است. سرش توی کار خودش است. فکرم شرمگین شده و سعی می‌کنم از موقعیت عبور کنم: «خب عبد‌العلی روزت مبارک باشه. خسته نباشی، تنت سالم باشه.»

عبد‌العلی می‌خندد دندان‌های یکی‌آره یکی نه‌اش، معصومیتش را بیشتر می‌کند: «منومون منومون»

بعد سطل سنگین را هل می‌دهد: «جواب تبریک‌تو درست گفتم، خانم؟ جواب روزت مبارک، خیلی ممنون میشه؟» می‌گویم: «بله مگه چطور؟»

می‌خندد: «می‌خوام یاد بگیرم اگه باز می‌یکی روز کارگر رو بهم تبریک گفت، اشتباه جواب ندم.»

## مجوز فعالیت سینماها تا سحر در ماه رمضان صادر شد

باتوجه به اینکه مجوز فعالیت سینماها تا سحر از طرف پلیس و اماکن کشور صادر شده است، غلامرضا فرجی، سخنگوی شورای صنفی نمایش درباره برنامه‌های طرح افطار تا سحر، توضیح داد: در جلسه هفته گذشته قرارداد برخی از فیلم‌ها ثبت اعلام شد. اما تعدادی از سرگروه‌ها مثل سینما آزادی، استقلال، باغ کتاب و سینما آستارا این هفته قراردادشان را ارائه خواهند داد که امروز در جلسه ثبت خواهد شد. همچنین در ادامه برنامه عید فطر را نیز اعلام خواهند کرد. هرساله سازمان سینمایی با هماهنگی هایی که با پلیس و اماکن انجام می‌دهد، مجوز لازم برای نمایش فیلم‌ها برای خانواده‌ها تا سحر را صادر و چگونگی اجرایی شدن آن را اعلام می‌کند. سپس بعد از اخذ مجوز توسط سازمان سینمایی، این نکته به سینماها ابلاغ می‌شود.

## ۱۶ | آتیه‌نو

# پایان

جایی برای حرف‌های خودمانی

## طنز کارگری

## خف و خوف‌های خطرناک

• **سرعت گیر - ۴۹** •  
• **عبدالله مقدمی** •

یادش بخیر؛ زمانی بود که در خیابان‌های کشور به جز پیکان و تک و توک پراید و پژو و پاترول، چیز دیگری نبود. آن وقت ما نوجوان‌های ماشین ندیده، پول می‌دادیم و یک بسته کارت بازی با عکس ماشین می‌خریدیم. بدش هم عکس‌ها را آن قدر نگاه می‌کردیم و در خیال خودمان سوار آن ماشین‌های عجیب و غریب و رنگی‌رنگی خفن می‌شدیم و لای می‌کشیدیم و دور پلیسی می‌زدیم و جیغ لاستیک در می‌آوردیم

## رمضان آمد...

«اینک ماه رمضان آمد که هم بسوزد و هم بشوید. به آتش گرسنگی تن ما را بسوزاند و به آب توبه، دل‌های گناهکاران را بشوید. ماه رمضان که شریف‌ترین ماه‌هاست، ماهی که در آن گناهان آمرزیده، دیوها رانده، در بهشت گشوده و درهای دوزخ بسته می‌شود.»

خواجه عبدالله انصاری  
بار دیگر ضیافتی برپا می‌شود و مومنان بر سر سفره رحمت الهی حاضر می‌شوند. در نیمه‌های شب تک‌چراغی در هر خانه، اما چلچراغی در دل‌ها روشن می‌شود، نجوای مناجات و ارجحه سحرانگیز صلوات و تسبیح فضا را ملکوتی و معطر می‌کند. ثایبه‌ها، دقایق، روزها و ماه‌ها همه مثل هم نیستند. دوباره آیین مهر و لبخند خدایی وزیدن گرفته است. دوباره در پس کوچه‌های شهر بوی عشق و عرفان و رحمت پیچیده است. رمضان دوباره با کوله‌باری از نعمت و مغفرت به سوی ما می‌آید.

• **هشتگ** •  
• **صدرا محقق** •

روز چهارشنبه هفته گذشته «کامران»، یک شیر نر ایرانی از باغ‌وحش بریستول انگلیس به تهران منتقل شد و روز بعد نیز در باغ‌وحش ارم تهران و در حضور گسترده مردم به نمایش گذاشته شد. شیری که نام پدرش هم گویا کمال بوده، بازگشت شیر ایرانی بعد از هشتاد سال، حالا عکس‌العمل‌های متفاوتی را در میان کاربران شبکه‌های اجتماعی در پی داشته است، برخی از کاربران با ابراز نگرانی از آینده نامعلوم کامران در ایران، سخن گفته‌اند و برخی دیگر، ما این اتفاق را آغاز احیای نسل شیر ایرانی در زیستگاه اصلی خودش می‌دانند.

«مهدی یزدانی خرم» که شیر را نماد کهن ایران می‌داند، در تفسیر بازگشت شیر ایرانی به کشور، نوشت: «من دل بسته نمادها هستم. شیر که عمیقاً با فرهنگ ایرانی، نشانه‌های مذهبی و حتی شعر فارسی گره خورده، بی‌تردید آشناترین شناسه این مفهوم است. شیری که نزدیک صد سال است از طبیعت ایران رخت بر بسته یک معنا و خوانش دارد و بازگشتش در این روزها به کشور تحت فشار و مملو از اتفاق ما، معنایی دیگر، به‌صورتش خیره می‌شوم. نگاهش می‌کنم و از چشم‌هایش وصل می‌شوم به تاریخ خون‌خورده‌مان. به گذشته‌های دور و نزدیک. نماد کهن ایران به خاکش بازگشته و همین حضور و خبر کافی است که دلم شاد شود و جانم سرشار برای بودن، نوشتن و تلاش برای حفظ ایران. نمادها برای همین ساخته می‌شوند اصلاً. برای اینکه از وراى آن‌ها جانی دیگر را ببینیم و معناهایی بسازیم از عدم.»

کاربر دیگری به نام «آراس» نیز در این باره نوشت: «او بازگشته است، امروز که شغال‌ها دورتادور ایران حلقه زده‌اند، شیر ایرانی به ایران بازگشته است. بازگشت در زیباترین استعاره برای این روزهاست پسر.»

در این بین اما یکی از کاربران به نام «امین»

ما نیستند که اگر از زیر تریلی هم بیرون بیایند، ببریم‌شان یک صافکاری آشنا و بی‌رنگ درش بیایوریم. این‌ها حساسند. یعنی کافی است کمی روحیه‌شان بهمم بریزد. یا افسردگی بگیرند، شیرین اندازه نود و سه تا و نیم پراید، به علاوه دوتا کیلپر، راننده خسارت می‌خورند. حالا فکر کنید به آن روزی که آب لب‌لوچه کسی روی‌شان بریزد، راستش من یکی، موقع رانندگی اگر یکی از این خفن‌ها را ببینم، می‌زنم کنار و پنج دقیقه‌ای صبر می‌کنم تا جناب ماشین میلیاردی به اندازه کافی دور شود. فقط با این وضع گران‌شدن خودرو، فکر کنم دیگر باید کنار اتوبان زندگی کنم!



این دوتا زخم یعنی دیگه هم ایرانی هستی هم تو ایران.»

در این میان کاربری به نام «مرگ‌گان»، ماجرای یوز ایرانی و خطر انقراضش را یادآور شد و در این باره نوشت: «یک شیر ایرانی بعد از ۸۰ سال انقراض در ایران، دیشب از یکی از باغ‌وحش‌های انگلیس وارد ایران شد! فردا که یوزپلنگ منقرض شد قراره از کجا یوز بیاریم؟ باشد روزی که مردم ایران و دولتمردان با تماشای این شیر در باغ‌وحش ارم، بلکه عبرت بگیرند و بیش از این طبیعت ایران را تاخت زنن.»

«ایمان معماریان» فعال محیط‌زیست، در خصوص تلاش‌ها برای انتقال این شیر به ایران و حساسیت‌ها پیرامون نگهداری از آن در باغ‌وحش ارم، این‌طور نوشت: «سال‌ها ایرانیان تلاش کردند تا بعد از انقراض شیر ایرانی، پشیمانی خود را با بازگرداندن نماد ایران به وطن جبران کنند و نتوانستند. حالا این مهم محقق شده، شیر ایرانی برگشته، به بهترین روش ممکن هم برگشته و در بهترین جای ممکن نگهداری می‌شود، برگشته تا به ما ایرانی‌ها نشان دهد تا چه اندازه بی‌فکر و بی‌توجه بودیم که مهم‌ترین گونه حیات‌وحش کشورمان را به‌سادگی نابود کردیم، برگشته تا به ما بگوید، زیبایی بی‌همتا چون من را از دست دادید، این بار درست فکر کنید تا گونه‌های بی‌نظیری چون یوزپلنگ ایرانی و پلنگ ایرانی را به سرنوشت من دچار نکنید و ایران و جهان را از داشتنتان محروم نکنید. ولی گویا ما ایرانی‌ها به فکر کردن عادت نداریم و فقط باید بدون داشتن دانش انتقاد کور کنیم! بیایید یک بار، حداقل یک بار برای همیشه به علم دانش و تلاش گروهی که فقط برای حفظ حیات‌وحش ایران سال‌ها تلاش کرده‌اند احترام گذاشته و این بار، فقط این بار ابتدا فکر کنیم و سپس سعی کنیم تا بتوانیم بهتر ببینیم. باغ‌وحش تهران باید نماد و الگویی در راستای حفاظت از حیات‌وحش بی‌مانند ایران زمین برای سایر باغ‌وحش‌های نابسامان ایران باشد، تلاش می‌کند که باشد، پس تلاش کنیم تا باشد.»

• **ساختمان نیمه کاره - ۱۷۹** •  
• **مسعود مشایخی** •

## روز کارگر در ساختمان‌ما

چهارشنبه یازدهم اردیبهشت، روز جهانی کارگر بود، با کمی تأخیر این روز را به همه همکاران کارگر خود در سراسر ایران و جهان تبریک می‌گویم. کارگران زحمت‌کش و کم‌توقعی که با کار و تلاش خود، نقش مهمی در آبادانی کشور عزیزمان ایفا می‌کنند. به‌خصوص کارگران ساختمانی که قشر مظلوم و آسیب‌پذیرتر از بقیه کارگران هستند. امسال هم مثل سال‌های قبل، دغدغه‌ام این بود که چگونه این روز را برای بچه‌های ساختمان متفاوت و متمایز از روزهای دیگر کنم. اوضاع نامساعد اقتصادی اجازه انجام خرج‌های اضافی را مثل سال‌های قبل به ما نمی‌داد. در اوج ناامیدی، کورسوی امیدی پیدا شد و خدا آقامهدی را سر راهمان قرار داد. کارفرمای یکی از ساختمان‌های اطراف ساختمان ما که آنجا هم مثل ما، عده زیادی کارگر مشغول کار بودند، آقامهدی نسبت به بقیه کارفرماها فکر بازتری داشت. وقتی موضوع را با او در میان گذاشتم، خیلی زود از پیشنهادم استقبال کرد و هزینه‌ها را متقبل شد. تصمیم داشتیم یکبار بگیریم و به رسم جشن‌های دیگر به‌صورت نمادین آن را بژویم و بین دوستان تقسیم کنیم. دوستم امین پیشنهاد بهتری داشت. گفت که تعداد بچه‌ها زیاد است و شاید یکبار به همه آن‌ها نرسد.

تصمیم بر این شد که یک صبحانه مفصل و به قول امروزی‌ها لا‌کچری بگیریم تا به همه کارگرها برسد. برخلاف تصور که فکر می‌کردم امسال جشن خوبی نمی‌شود، دوره‌می و جشن روز کارگر از همه سال‌ها بهتر و مفصل‌تر برگزار شد. همه بچه‌ها را دورهم جمع کردم، حتی کارگران ساختمان‌های اطراف هم آمده بودند. همگی در دفتر یکی از ساختمان‌ها که تمیز و شیک بود، جمع شدیم. با هماهنگی همه کارفرماها، اجازه کارگرها را تا ظهر گرفتم و هیچ صدای ابرازی بلند نشد و همه کنار ما بودند. آقامهدی هم به جمع ما اضافه شد و صبحانه‌ای که خودش تدارک دیده بود را کنار ما خورد. برای احترام به این حرکت خوب و زیبایش از او دعوت کردم تا چند کلمه‌ای برای بچه‌ها صحبت کند. تبریک گفت و برای همه آرزوی موفقیت کرد. من هم که بانی این کار شده بودم، چند کلمه‌ای برای بچه‌ها صحبت کردم، به آن‌ها گفتم که ما باید به شغل‌مان و به این لباس مقدسی که به تن کرده‌ایم، افتخار کنیم، به شمرثرم بودنمان، به زحمت‌کشی‌مان و نان حالالی که سر سفره خانواده‌مان می‌گذاریم. بچه‌ها هم به نوبه خودشان حرف‌هایی داشتند و درد دل کردند. اکثر آن‌ها از بدحسابی برخی کارفرماها ناراحت و ناراضی بودند. به امید روزی که ما کارگران هم یک تشکل صنفی قوی و مستقل داشته باشیم که به وقت گرفتاری، یاور ما باشد و گره از کار ما بگشاید.

